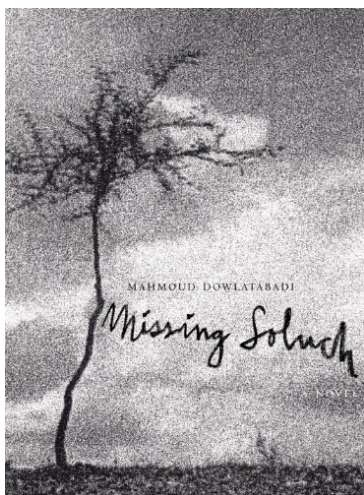


جای خالی مترجم سخن شناس در ترجمه جای خالی سلوچ

حسن هاشمی میناباد
مترجم و ترجمه‌پژوه



دل خوش نکنید به ترجمه آثارتان به زبان‌های دیگر، ای نویسندگان ایرانی. اثر خوب به مترجم ورزیده و دلسوز و مسئول و زبان‌آگاه احتیاج دارد. برخی از ترجمه‌های آثار ادبی معاصر ما، دست‌کم به انگلیسی، سیاه‌مشق مانند است. چندین ترجمه‌ای که از هوشنگ مرادی کرمانی در ایران چاپ شده ناشیانه‌اند و ارزش ادبی ندارند. شکوه و شکایت می‌کنیم که دنیا قدر تولیدات گران‌سنگ ادبی ما را نمی‌داند. یکی از دلایل و عوارض آن ترجمه است، آن هم در دو بُعد. هم آثارمان به زبان‌های دیگر خیلی کم ترجمه شده و هم بسیاری از آنها بد ترجمه شده‌اند.

کامران رستگار جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی را به زیور ترجمه‌اش آراسته. این کتاب را انتشارات ملویل هاوس، بروکلین، در ۲۰۰۷ با عنوان *Missing Soluch* چاپ کرده. طبعاً هر ایرانی خوشحال می‌شود که ندای فرهنگش به گوش دیگران برسد. اما ندای این ترجمه سایه‌ای مخدوش از متن اصلی است. در این نوشتار فقط دو صفحه اول جای خالی سلوچ را بررسی کرده و نیازی به مقابله بیشتر ندیده‌ام.

قبل از ذکر نمونه‌ها لازم است بگویم که این نقد را از منظری فرهنگی نوشته‌ام. می‌دانم که در آمریکا، چنانکه لارنس ونوتی می‌گوید، انتظار می‌رود مترجم نامرئی باشد و بومی‌گرایی کند، یعنی متنی روان و قابل فهم برای خواننده آمریکایی بنویسد و تفاوت‌های زبانی و به‌خصوص تفاوت‌های فرهنگی را تا حد امکان به شباهت تبدیل کند و توضیحات را به حداقل برساند. از منظری فرهنگی، برعکس، تفاوت‌های زبانی و فرهنگی باید برجسته شود و در

صورت لزوم همراه با توضیح به خواننده عرضه شود چون از این منظر اصلاً هدف از ترجمه بیان تفاوت‌های زبانی و فرهنگی است. از این گذشته، از مترجمی که خود ایرانی است انتظار می‌رود که ظرایف و تفاوت‌های فرهنگی را به ترجمه منتقل کند نه اینکه چشمش را به روی تفاوت‌ها ببندد. البته ترجمه حاضر فقط از منظر فرهنگی مشکل‌دار نیست، بلکه اعتبار آن از جهت زبانی هم مخدوش است. چند نمونه:

مرگان زلف‌های مقراضی کنار صورتش را زیر چارقد بند کرد.

Mergan tied the loose curls around her face into a scarf.

«مقراضی» اشاره دارد به بریده‌بریده و نامتوازن بودن موها؛ اما loose به رها بودن زلف اشاره دارد. بندکردن به معنای tie نیست؛ بندکردن سرسری و موقتی است. موهای کنار صورتش، نه دور صورتش. چارقد بزرگ و چهارگوش است (و نامش را هم از این مؤلفه معنایی گرفته) و scarf تمامی مؤلفه‌های معنایی آن را در بر ندارد. در متن اصلی توضیحی برای مرگان نوشته شده که در درک نام‌گذاری شخصیت مهم است. نویسنده مرگان را گونه‌ای از میتراگانا دانسته که منظور جشن مهرگان است و به ایزدبانوی میترا اختصاص دارد. «ابراو»، پسر سلوچ و مرگان، به صورت Abrau ثبت شده. اگر این اسم را گونه‌ای از ابراهیم بدانیم ضبط آن به انگلیسی می‌شود Ebrau/w. تلفظ طبیعی زمنیج باید Zaminaj باشد نه Zamineg. گویا نویسنده -ج را به زمین اضافه کرده که تلفظش آج است نه اج.

پا از گودی دهنه در به حیاط کوچک خانه گذاشت.

Mergan stepped through the doorway into the small yard.

«گودی دهنه» که نشانه محقر بودن خانه است حذف شده. علاوه بر مواردی که در جای جای این نوشته اشاره شده، عبارت‌های زیر هم حذف شده‌اند: «زیر سقف شکسته ایوان» و «کسی به کسی نبود».

کیان کهنه الاغش را - الاغی که همین بهار پیش ملخی شده و مرده بود - رویش می‌کشید و می‌خوابید.

...drew up his donkey-skin blanket - made from the skin of the same donkey that got sick and died the last spring - and go to sleep.

مترجم باید با فرهنگ جامعه مبدأ آشنا باشد تا بتواند عناصر و ویژگی‌های فرهنگی و کردار و رفتار و زیست‌بوم و عادات و رسوم آن را به درستی انتقال دهد. در ایران از پوست الاغ پتو و روی‌پوش و امثال آن نمی‌سازند. از چرم الاغ فقط در جلدسازی و سراجی استفاده می‌شود که محصول آن تیماج یا سختیان نام دارد. کیان همان جُل است که از پشم یا پنبه بافته می‌شود.

جل هم مال الاغ مرحوم بوده که رویش می‌کشیدند. تا اینجا اطلاعات زبانی و فرهنگی بود. حالا برویم سراغ اطلاعات بینامتنی و در این مورد به کتاب‌ها و نوشته‌ها و گفته‌های دولت‌آبادی رجوع کنیم و از آنها کمک بگیریم. در واژه‌نامهٔ جلد دهم کلیدر کپان چنین تعریف شده: «پلاس‌واره‌ای که روی تن برهنهٔ اسب یا چارپای دیگری اندازند» که در زبان رسمی به آن جُل می‌گویند. بنابراین باید گفت donkey blanket.

سلوچ ژنده، بی‌پاپوش و بی‌کلاه، کپان خر مرده‌اش را روی شانه‌ها می‌کشید.
... barely protected by the hide of his old donkey thrown over his shoulders.

و این بار سلوچ در انگلیسی پوست خر مرحومش را روی شانه انداخته است. old افزودهٔ خود مترجم است یا با dead اشتباه شده است. برای پوست، اول از skin استفاده شده و بعد از hide که دومی درست است. مترجم در انتخاب معادل برای مفهوم واحدی یکدستی را رعایت نکرده.

draw up در معنای چیزی روی خود کشیدن در فرهنگ‌ها یافت نشد. ملخی شدن نوع خاصی از بیماری است اما get sick واژه‌ای عام برای مریض شدن است.

کز می‌کرد و با خودش حرف می‌زد.

Muttering and mumbling to himself.

«کز می‌کرد» از قلم افتاده. mutter و mumble هر دو به معنای غرزدن و لندیدن است.

از حرف و گپ افتاده بود. He'd grown less talkative.

مترجم چنین به ذهن متبادر می‌کند که سلوچ مثل سابق پرحرف نبوده. تا این جای داستان نویسنده نگفته که سلوچ پرحرف بوده و حالا کم‌حرف شده.

پاپوش و گیوه‌ای هم به پا نداشت. He didn't even own shoes or slippers.

نویسنده از به پا نداشتن پاپوش صحبت کرده و مترجم از مالکیت کفش. ترجمه، گرچه اشکال اساسی ندارد، متفاوت با اصل است. slippers دمپایی است نه گیوه. espadrille شبیه گیوه است. چه ایرادی دارد گیوه را حرف‌نگاری کنیم و توضیحی دربارهٔ آن بدهیم تا ترجمه صبغهٔ بومی بگیرد که یکی از ویژگی‌های سبکی متن اصلی و دیگر آثار دولت‌آبادی است؟

هر کس دچار خود، سردرگریان بود.

They... hid their faces inside upturned collars.

یقهٔ پیراهن‌های قدیمی و روستایی بلند نبود که بتوان آن را رو به بالا برگرداند و سر در چنین

گریبانی کرد. تازه منظور نویسنده معنای مجازی است معادل فعل brood یا مثلاً bend
the head down and ponder/muse

لایه‌ای از یخ خشک
a dry layer of ice
ترجمه معکوس عبارت انگلیسی «لایه خشک یخ» است.

تنها خشکه‌سرهای سمج و تمام‌نشدنی بود که کوچه‌های کج و کوله زمینج را پر
می‌کرد.

The boundless, insistent cold would fill the empty and winding
alleys of Zaminej.

تنها و خشکه حذف و empty اضافه شده.

در این خشکه‌سرما که یوز در آن بند نمی‌آورد.

In a cold that was so cold even a stray dog wouldn't linger for a
moment outside.

«خشکه» از قلم افتاده. تکرار دو cold نشانه ضعف نگارش است. نمی‌دانم منظور مترجم از
«یک لحظه دوام نیاوردن در بیرون» چیست. یوز ایرانی هم که به سگ تبدیل شده است.

اول کنجکاو بود که بداند [مردش کجا رفته]، اما کم‌کم رغبتش را از دست داد.

But she eventually lost interest.

«کم‌کم» با eventually (بالاخره) فرق دارد. در اینجا می‌شد چنین گفت:

But she began to lose her interest.

تا کی بی‌باقی [= بالکل] از میان برود.

...and soon, it seemed, it would be gone altogether.

ترجمه معکوس: به نظر می‌رسید به زودی بالکل از بین خواهد رفت.

نه کار بود و نه سفره، هیچ‌کدام. بی‌کار، سفره نیست و بی‌سفره، عشق.

They shared neither their work nor their intimate lives. Without work
there's no pleasure, and without pleasure, no love.

«هیچ‌کدام» که نهایت تأکید را می‌رساند حذف شده. سلوچ بیکار است و job ندارد.
سفره‌اش خالی است، چون بیکار است. مترجم سفره را به intimate lives و pleasure
تعبیر کرده که هر دو نادرست است. گذشته از این، یکدستی در انتخاب معادل برای مفهوم
واحدی رعایت نشده.

[بی‌عشق و سخن] زبان و دل کهنه می‌شود، تناس بر لب‌ها می‌بندد.

...breath dies on the lips.

ترجمه معکوس: نفس روی لب‌ها می‌میرد.

باز هم می‌رویم سراغ واژه‌نامه آخر جلد دهم کلیدر و تعریف تناس را پیدا می‌کنیم: «قشر و لایه‌ای که بر اثر آفتاب، باد یا تشنگی روی لب‌ها می‌بندد.» پس تناس را نمی‌توان «نفس» و breath خواند.

روح در چهره و نگاه در چشم‌ها می‌خشکد.

The face loses life when devoid of light in the eyes.

ترجمه معکوس: وقتی چشم‌ها خالی از نور باشند چهره زندگی را از دست می‌دهد. زیرساخت در متن اصلی دو جمله مستقل است: (۱) روح در چهره می‌خشکد، و (۲) نگاه در چشم‌ها می‌خشکد. اما ترجمه، صرف‌نظر از تفاوت و تحریف معنایی، جمله مرکبی است شامل یک جمله‌واره پایه و یک جمله‌واره پیرو.

بیل، منگال و دستکاله و علفتراش Shovel and hoe and spade and scythe

نویسنده در اینجا برای منگال و دستکاله چنین توضیحی در پانویس داده: «ابزار درو». دستکاله همان داسغاله است (-غاله نشانه تصغیر است: داس کوچک). در واژه‌نامه کلیدر املائی دستکوله آمده با این تعریف: «ابزار چیدن یا درویدن علف» و منگال در واژه‌نامه به صورت «ابزار سنگین درو» تعریف شده. منگال scythe است (همان داس مرگ) و دستکاله یا دستکوله sickle (همان داس در داس و چکش کمونیستی). اولی بزرگ است با تیغه کمانی بلند، و دومی کوچک است با تیغه هلالی. اما علفتراش چیست؟ با پرس‌وجو از مردم محلی اهل کتاب و خواننده آثار دولت‌آبادی معلوم شد علفتراش کوچک است و تیغه نسبتاً مستقیمی دارد به شکل داس ویژه بریدن شاخه‌های کوچک و نیمه‌قطور درختان در گیلان (که به آن دهره و دگیس می‌گویند). Shovel و spade بیل هستند و hoe کج‌بیل. دستکاله و علفتراش حذف و hoe اضافه شده.

In the empty shed.

در پس‌کندوی خالی

shed یعنی انباری و طویله و آغل. اما کندو محل انبارکردن آرد و غله است. شاید بگویید shed در معنای انباری را می‌توان معادل کندو دانست. اما shed ساختمان مستقل است و کندو محفظه‌ای است در گوشه‌ای از ساختمان. اینجا هم بی‌اطلاعی از فرهنگ مادی زبان مبدأ کار دست مترجم داده.

خر که مرده باشد، زمستان سرد و خشک که تن را زیر تن سیاه و سردش بفشارد و اندوه که از جاگاه [=ظرف] جان لبریز شده باشد.

Once the things are so bad that even the donkey has died, and
if the winter's so dry and cold that the body tries to press up
under the animal's cold, black body...

ترجمه معکوس: وقتی که اوضاع آن قدر بد است که حتی الاغ هم مرده است، و اگر زمستان
آن قدر سرد و خشک است که جسم می خواهد خود را زیر تن سرد سیاه آن حیوان [= الاغ]
بفشارد...

عجبا. دست خودم نیست؛ عادت مادر بزرگم به من به ارث رسیده. نیسور ننه جنت مکان
من دوست داشت در هر حرف و سخن و موضوعی ضرب المثل و اصطلاح و بیت تالشی و
فارسی و ترکی یا آیه ای بیاورد. یاد ضرب المثل «مریض شما خر خورده» افتادم. حکیم به پسر
ناحکیمش یاد داده بود وقتی که به بالین مریض می رود، ببیند دور و ورش چه چیزی هست و
براساس آن بگوید که مریض شما مثلاً خربزه خورده و به این روز افتاده. پسر ناحکیم غیر از
پالان الاغی اطراف بیمار چیزی نیافت و فتوا داد: مریض شما خر خورده.

در این گفتار فقط دو صفحه ترجمه انگلیسی جای خالی سلوچ دولت آبادی به خامه
کامران رستگار را بررسی کردم. اول الاولینش این باشد، آخر الاخرینش چه می شود؟
در ترجمه جای خالی سلوچ محمود دولت آبادی جای مترجمی حاذق و سخن شناس
خالی است. ❁